

رویکردی نظری به مفهوم بنیادگرایی

(با تأکید بر بنیادگرایی یهودی)

دکتر شجاع احمدوند*

بنیادگرایی در سال‌های اخیر به دلیل گسترش در بخش‌هایی از جهان چون خاورمیانه، افزایش نقش آن در منازعه اعراب - اسرائیل، افزایش نقش سیاسی اسلام در تعدادی از جمهوری‌های شوروی سابق، رسوایی‌های اخیر بنیادگرایان مسیحی¹ در آمریکا و... خود را به عرصه عمومی تحمیل کرده است. محققان دانشگاه شیکاگو با ارایه «پروژه بنیادگرایی» نگاهی پلورال و میان فرهنگی به تعریف بنیادگرایی کرده و معتقدند مراد از بنیادگرایی، گروه‌های مذهبی است که در واکنش به بحرانی که تصور می‌کنند هویت گروهی آنها را تهدید می‌کند ظاهر می‌شوند. لذا برای محافظت از خود در برابر «غیر»، مرزهای فرهنگی، ایدئولوژیکی و اجتماعی محکمی دور خود می‌چینند. بر این مبنای اساس بنیادگرایی بر ناخرسندی از وضعیت موجود استوار است. بنیادگرایان مسیر کنونی جامعه و جهان را تهدیدی برای ایدئولوژی خود تلقی کرده، رسالت اصلی خود را تجدید حیات ایدئولوژی و خارج ساختن آن از زیر گرد و غبار مدرنیسم می‌دانند.

اما در این میان، بنیادگرایی یهودی از اهمیت زیادی برخوردار است. آنها معتقدند باید هویت نوینی را بر مبنای قومیت‌مداری محض یهودی، تعارض با جامعه مدرن غربی و اعتراض شدید به مذهب سنتی تأسیس کرد. گوش‌آمونیم و هاردیم دو جریان عمده

بنیادگرایی یهودی هستند که تأثیر زیادی بر اندیشه و عمل صهیونیستی گذاشته‌اند. گوش‌آمونیم به عنوان جریان رادیکال بنیادگرا بر تقدیس خشونت، قدسی کردن سرزمین، و رازآمیز کردن کاربرد زور تأکید دارد، اما هاردیم به عنوان جریان محافظه‌کار، هدف خود را که طرد اغیار از جامعه اسرائیل و نبرد با سکولارها است از طریق نهادهای آموزشی، رقابت‌های پارلمانی و اقدامات فراپارلمانی پی می‌گیرد.

در مقابل جریان رو به رشد بنیادگرایی یهودی، جریان پسا صهیونیسم در سطوح آکادمیک ظهور کرد که بسیاری از آموزه‌های صهیونیسم را مورد پرسش قرار داد. علل ظهور این جریان، تحول هویت و احساس ملی در میان شهروندان فلسطینی و ضرورت پذیرش «غیر»، گسترش انتفاضه فلسطین و جنگ لبنان که دیدگاه صهیونیسم در مورد حاکمیت بر کل سرزمین و مردم را بی اعتبار کرد، اولویت یافتن خصلت بی‌طرفی شرق‌شناسان به‌ویژه در مورد جنگ ۱۹۴۸ و تغییر کانون توجه از اسرائیل به هر دو سوی منازعه بود. بنابراین، جامعه اسرائیلی امروز با چالش بزرگی مواجه است که بنیادهای اصلی آن را در معرض انتقاد قرار داده است. این مقاله با تفصیل بیشتری نکات فوق‌الذکر را توضیح خواهد داد.

کلیدواژه‌ها: بنیادگرایی، بنیادگرایی یهودی، پسا صهیونیسم، صهیونیسم، گوش‌آمونیم، هاردیم.

مقدمه

کثرت مقالات در عرصه مطبوعات و تحقیقات فراوان دانشگاهی در سال‌های اخیر، موضوع بنیادگرایی مذهبی را در صدر تأملات نظری قرار داده، به‌طوری‌که شناخت ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی و نیروی سیاسی آن مورد توجه بسیاری از متفکران قرار گرفته است. اخیراً مجموعه‌ای در خصوص بنیادگرایی یهودی با حمایت آکادمی علوم اجتماعی آمریکا^۱ در پنج جلد طراحی شد که جلد نخست آن منتشر شده است. انتشار این تحقیق در سطح جهانی دلیل مهمی بر جدی بودن این پدیده در عرصه تحقیقات دانشگاهی

است. بر مبنای این تحقیق چند عامل اساسی را می‌توان در گسترش علایق مطالعاتی به این حوزه دخیل دانست: نخست، گسترش جنبش‌های بنیادگرا در بخش‌های مهمی از جهان؛ خصوصاً در منطقه مهم و استراتژیک خاورمیانه. دوم، افزایش نقش بنیادگرایی مذهبی در منازعه اعراب - اسرائیل هم از سوی یهودیان و هم از سوی عرب‌ها. سوم، افزایش نقش سیاسی اسلام در تعدادی از جمهوری‌های شوروی سابق. چهارم، رسوایی‌های اخیر بنیادگرایان مسیحی که طی آن افرادی دائماً در تلویزیون آمریکا ظاهر شده و تلاش زیادی برای اقناع مردم در گرویدن به مسیحیت همراه با اعطای پول می‌کردند. متعاقب این اقدامات، مردم آمریکا بیش از هر زمان دیگری نسبت به قدرت، نفوذ و توان اقتصادی گروه‌های بنیادگرا آگاهی یافتند. شاید به این دلایل است که بنیادگرایی یهودی که تا سال‌های اخیر فاقد جایگاه قابل‌اعتنایی در زندگی یهودیان بوده، اینک مورد توجه پژوهشگران حوزه‌های مختلف قرار گرفته است. در سال‌های اخیر نویسندگان مختلف سعی کرده‌اند به هر دو زبان انگلیسی و عبری آثاری را درباره جریان‌های اصلی بنیادگرایی یهودی یعنی هاردیم^۱ و گوش‌آمونیم^۲ خلق کنند.

به نظر می‌رسد نظیر همه فعالیت‌های علمی، نخستین قدم در راه شناخت دقیق بنیادگرایی، تأملات نظری در این حوزه باشد. دقیقاً در راستای نیل به چنین درک نظری است که متفکران مختلف برای تبیین بنیادگرایی ناچار شده‌اند، برخی داده‌ها را گلچین و مقدم داشته و برخی دیگر را نادیده گرفته، تقلیل داده و مؤخر نمایند. این نویسندگان برای مفهوم‌سازی واژه بنیادگرایی سعی کرده‌اند رویدادها، حوادث، نوشته‌ها و... را در یک دوره زمانی مشخص گردآورده، و از یک سازه ذهنی^۳ یا یک نوع آرمانی^۴ سخن گویند. هرچند اشاره به ابعاد و زوایای نظری این بحث ضروری است اما عجلتاً تنها به دو نکته اشاره می‌کنیم: نخست آنکه چون فوندامنتالیسم نظیر همه واژه‌هایی که به ایسم ختم می‌شوند یک نوع آرمانی یا یک سازه ذهنی است، بسیاری از متفکران در مواجهه

-
1. Haredim
 2. Gush Emunim
 3. Mental construct
 4. Ideal type

با چنین واژه‌هایی، ناچارند تحقیق خود را با پرسش‌هایی درباره ویژگی‌های این مفهوم آغاز کنند، بنابراین ما نیز در ادامه این مقاله، به قدر میسور نکاتی را در تبیین ویژگی‌های بنیادگرایی خواهیم افزود. دوم آنکه بسیاری از متفکران به سبب ذی‌ابعاد بودن این مفهوم مایلند آن را به شکلی میان فرهنگی به کار برند. از این رو، پژوهشگر عرصه مسائل یهودی برای توضیح حوزه مطالعاتی خود، مفهومی را به استخدام می‌گیرد که متعلق به حوزه مسیحیت آمریکایی است (۱).

۱- بنیادگرایی؛ رویکرد نظری

۱-۱- تعریف سلبی

درباره بنیادگرایی تعریف جامع و یک‌دستی وجود ندارد (۲). بنیادگرایی به نحو سلبی نه یک مانور سیاسی محض برای کسب قدرت از خلال توسل به احزاب اقلیت است، نه یک تاکتیک اقتصادی برای توزیع مجدد منابع در میان اقشار و طبقات ضعیف جامعه؛ همچنین بنیادگرایی استراتژی اعطای پرستیژ اجتماعی به جمعیت‌های ناراضی هم نیست. با این حال، بنیادگرایی خود را به عرصه عمومی متصل ساخته و توجه خاصی به قدرت سیاسی، عدالت اقتصادی و منزلت اجتماعی می‌کند. نکته مهم این است که بنیادگرایی نیل به وضعیت مطلوب در همه عرصه‌های فوق‌الذکر را از طریق انگیزه‌های مذهبی افراد پی می‌گیرد. از این رو، افراد را به تشکل‌های ایدئولوژیک برای محافظت از منبع مشروعیت الهی تشویق می‌کند.

تکیه بر مشروعیت الهی البته به معنای مقابله با همه مظاهر تجدد نیست: رفاه اجتماعی، حمل و نقل آسان و روان و برخوردای از رسانه‌های مدرن، کاری مطلوب و مورد توجه بنیادگرایان است و چنانچه بروس لارنس می‌گوید: بنیادگرایان به زیرساخت‌هایی توجه دارند که نقش انکارناپذیری در ارتباطات و تحرک اجتماعی که از اولویت‌های عصر مدرن است، دارند. از این منظر بنیادگرایان هر چند مدرنیست نیستند، اما مردمانی مدرن‌اند. عمده‌ترین مشکل آنها شکاف پر نشدنی میان این دو وجه است که آنها چه کسانی هستند و می‌خواهند به کجا برسند. یعنی در دوره مدرن میان کیستی و مقصد نهایی بنیادگرایان شکافی پر نشدنی وجود دارد (۳).

۲-۱- تعریف ایجابی

اخیراً دانشگاه شیکاگو طرحی با عنوان «پروژه بنیادگرایی» اجرا کرده است که نگاهی پلورال و میان فرهنگی به تعریف بنیادگرایی دارد. جلد نخست آن با عنوان *انواع بنیادگرایی* تلاش ارجمندی را برای فاصله گرفتن از رویکرد ذات‌گرایی^۱ معمول می‌دارد. مارتین مارتی و اسکات اپلبای با استناد به مباحث زبانی ویتگنشتاین از شباهت‌های خانوادگی مفاهیم مشابه بنیادگرایی سخن گفته‌اند، با این حال از نظر آنها هنگامی که از بنیادگرایی سخن به میان می‌آید، به گونه‌ای ایجابی منظور گروه‌هایی مذهبی است که:

(۱) در واکنش به بحرانی که تصور می‌کنند هویت گروهی آنها را تهدید می‌کند ظاهر می‌شوند.

(۲) خود را درگیر با مجموعه‌ای از «دیگران» شامل سکولاریست‌ها، نوگراها، ناسیونالیست‌های سکولار و نمادهای مدرنیستی و سکولاریستی که توسط مدافعان این ارزش‌ها ایجاد شده است، می‌بینند.

(۳) همواره مترصد آن هستند تا به گونه‌ای خیالی «دیگران» را شیطانی جلوه دهند، تا از طریق نفی دیگران و دشمن‌سازی‌های خیالی برای خود کسب هویت کنند.

(۴) رویدادهای تاریخی را اغلب بخشی از یک الگوی بزرگ و رستاخیزشناسانه می‌دانند که در پرتو آن همه چیز در جهت هدف غایی مورد نظر آنها سیر می‌کند.

(۵) با تکیه بر اندیشه‌های جزمی و غیرقابل مناقشه خود، هرگونه خودآگاهی تاریخی را رد می‌کنند.

(۶) برای محافظت از خود در برابر «غیر»، مرزهای فرهنگی، ایدئولوژیکی و اجتماعی محکمی دور خود می‌چینند.

(۷) اندیشه و عمل آنها بر پیروی محض از رهبر کاریزماتیک که در عین حال مفسر متون کلاسیک مذهبی آنها نیز هست، استوار است.

بدین ترتیب اساس بنیادگرایی بر ناخرسندی از وضعیت موجود استوار است.

بنیادگرایان مسیر کنونی جامعه و جهان را تهدیدی برای ایدئولوژی خود تلقی کرده، رسالت اصلی خود را تجدید حیات ایدئولوژی و خارج ساختن آن از زیر گرد و غبار مدرنیسم کنونی می‌دانند (۴).

۲- بنیادگرایی یهودی

در بادی امر تذکر این نکته ضروری است که در خصوص ابعاد و مختصات بنیادگرایی یهودی غالباً از دو مسأله سخن به میان می‌آید: نخست، مطالعه درباره هویت یهود و دوم، مطالعه درباره تاریخ یهود. در مورد نخست، بنیادگرایان معتقدند باید هویت نوینی را بر مبنای آموزه‌های زیر تأسیس کرد: اول، قومیت‌مداری و تعارض با جامعه مدرن غربی؛ دوم، انزوا و کناره‌گیری از جریان اصلی جامعه و طرد و نفی ایدئولوژی‌های غربی و برخی مظاهر دولت ملی و نظام دموکراتیک؛ سوم، اعتراض شدید به جریان اصیل مذهب سنتی و نهادینه شده؛ چهارم، اگرچه دانش غربی را یکسره رد کرده و استفاده از برخی دانش‌های پزشکی را موکول به دستور رهبران مذهبی می‌کنند، ولی عملاً از دانش نظامی و تکنولوژی غربی بهره می‌جویند.

اما در مورد دوم، آنها معتقدند صهیونیسم در اواخر قرن ۱۹ در اروپا هم به‌عنوان یک برنامه سیاسی و هم به‌مثابه یک جنبش اجتماعی - فرهنگی، مفاهیم نوین و رادیکالی را به عنوان جایگزین مفاهیم ایدئولوژیکی و الهیات مسلط یهودیت، تاریخ و هویت یهودی ارایه کرد. در این فرایند، صهیونیسم، بسیاری از مفاهیم سنتی مذهبی را در قالبی ایدئولوژیکی و سکولار ریخت. بنان همه ایدئولوژی‌ها، صهیونیسم نیز به دنبال تأسیس رژیم از حقیقت است که در آن گزاره‌ها، مفاهیم و ادعاهای خاصی به عنوان تجلیات اجتماعی، فرهنگی و تاریخی یک واقعیت، بدیهی و مفروض تلقی می‌شوند. صهیونیسم مدرن از آغاز تکوینش در یکصد سال قبل، بستر یک نزاع دایمی را فراهم کرد.

بنیادگرایی یهودی در میان طیفی قرار دارد که یک سر آن را بنیادگرایی رادیکال گوش‌آمونیم تشکیل می‌دهد و سر دیگرش را بنیادگرایی محافظه‌کار هاردیم؛ بنابراین، نمونه‌های عالی بنیادگرایی یهودی عبارتند از گوش‌آمونیم و هاردیم. اینک به طور بسیار خلاصه به ویژگی‌های این دو نوع بنیادگرایی می‌پردازیم.

۱-۲- گوش آمونیم: جریان افراطی بنیادگرایی یهودی

گوش آمونیم به عنوان اصلی‌ترین جریان بنیادگرایی اسرائیل با رویکردی انقباضی نسبت به جامعه و جهان، خود را «مجدد حیات صهیونیسم» می‌داند. آنها در منشور اعلامی خود در سال ۱۹۷۴ هدف خود را چنین ترسیم کردند:

هدف ما ایجاد نهضت عظیمی برای بیدارسازی مجدد یهودیان برای اجرای دقیق و کامل رهیافت صهیونیسم است..... منشأ صهیونیسم عبارت است از سنن دیرپای یهودی و هدف غایی آن رهایی کامل یهودیان و کل جهان است (۵).

گوش آمونیم معتقد است که اسرائیل در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دچار فرسودگی شدید و مرگ تدریجی شده است. بنابراین، بحران مذکور باید از طریق فشار بر دشمنان بیرونی به ویژه اعراب کاهش یابد. بنیادگرایی گوش آمونیم که حل مشکلات کنونی اسرائیل را با تکیه بر «روح اسرائیلی» مد نظر خود پی می‌گیرد، سبک خاصی از زندگی سیاسی، مذهبی، اجتماعی و... را برای خود تدارک دیده است که نویسندگان مختلف به تشریح و توصیف این «سبک خاص زندگی» پرداخته‌اند. در تاریخ تحولات زندگی یهودی، مکتب موعودگرایی یکی از آموزه‌های قابل توجه است که توسط کوک از روحانیان یهودی بنیانگذاری شد و بعدها توسط فرزندش روی کوک مبدل به دکترینی شد که برخی از جلوه‌های آن عبارت بود از: قدسی کردن سرزمین، تقدیس خشونت و رازآمیز کردن کاربرد زور. کوک جوان، حاملان این اندیشه و عمل را که کسی غیر از پیروان جنبش گوش آمونیم نمی‌داند، چنین ترسیم می‌کند:

نسلی از متعصبان افراطی یهود ظهور کرد، یک انسان نوین یهودی چنانچه حایم بیار تبیین می‌کند؛ یک ساوانارولا با یک کلاه عرقچین کشیاف، پیچیده در یک شال نماز و مسلح با یک قبضه کلاشینکف، بسیار ملیت‌گرا، با بی‌رحمی تمام به لگدمال کردن مزارع هندوانه عرب‌های سامارایا مشغول و تاکستان‌های عبری را نیز ریشه‌کن می‌کرد (۶).

درباره نخستین تجلیات بیرونی بنیادگرایی که مظهر اصلی آن جنبش گوش آمونیم (گروه مؤمنان اسرائیل) بود، گیدیون آران توضیح می‌دهد که در میانه دهه ۱۹۷۰ توجه عموم مردم اسرائیل به دسته‌ای از جوانان با شکل و شمایل خاصی - ریشو و عرقچین

بر سر، که در یک دست تفنگ و در دست دیگر متون مذهبی داشتند - جلب شد. آنان شب‌ها در سرزمین‌های اشغال شده به سر می‌بردند... به‌طرز ماهرانه‌ای سربازان اسرائیلی را غافل‌گیر کرده، به آنها حمله می‌بردند و بعد آنها را وادار می‌کردند در رقص پرخلسه حسیدی^۱ با آنها همراهی کنند. این افراد که زنان و فرزندان کوچک بسیاری به همراه داشتند، چادرها را برمی‌افراشتند و در همان حال موعظه‌های یک خاخام سالخورده را زمزمه می‌کردند. بامدادان، به شهرهای عرب‌نشین حمله کرده، پرچم اسرائیل را به اهتزاز در می‌آوردند، پنجره خانه‌های اعراب را می‌شکستند و لاستیک اتومبیل‌ها را پنجر می‌کردند. همزمان سایر اعضای این گروه در سرزمین اصلی اسرائیل با مقامات ارشد دولتی به مذاکره می‌پرداختند یا با افراد پرنفوذ توطئه‌چینی می‌کردند و به منظور جلب حمایت و بسیج نیرو با کامیون‌های قراضه صدها کیلومتر ره می‌پیمودند و گاه نیز در کیسه خواب در کنار جاده چرتی می‌زدند.

آران در ادامه توضیحات خود اضافه می‌کند که این افراد در برابر دوربین‌های تلویزیون که بلافاصله برای تهیه گزارش حاضر شده بودند، اخلاقیات را موعظه می‌کردند و ملت اسرائیل را به خاطر قصور اخلاقی سرزنش می‌کردند. پلاکارد به‌دست، در میدان‌های عمومی شهرهای بزرگ گرد می‌آمدند، جلوی اتومبیل وزیران خارجه بازدیدکننده از اسرائیل دراز می‌کشیدند. از بلندگوهایشان فریادهای خشم‌آلود سر می‌دادند تا برنامه روزانه نخست‌وزیر را در هم بریزند. در فاصله این عملیات و حتی در ضمن آن، با شور بسیار به خواندن نماز و تورات مشغول می‌شدند.

این پدیده جنون‌آمیز، در ابتدا باطنی، زودگذر و حاشیه‌ای تلقی می‌شد. ناظران در برابر آن ابراز حیرت می‌کردند یا بدان به دیده تحقیر می‌نگریستند. اما با گذشت زمان معلوم شد که این پدیده، سطحی و گذرا نیست، بلکه از عمق، محتوا و نفوذ برخوردار است. شخصیت‌های این دسته نوظهور اکنون برای جامعه اسرائیل چهره‌هایی آشنا هستند. آنها تقریباً در طول یک نسل بارها و بارها موضوع اصلی مباحث ملی و منطقه‌ای بوده‌اند. همان چند صد مؤمن راستین، رهبران و کادرهای آتی جنبشی

تندروهای سیاسی - مذهبی مرکزی در اسرائیل را تشکیل دادند. این جنبش گوش‌آمونیم نام گرفت (۷).

برای این مذهب‌یون افراطی مسأله «سرزمین موعود» اصلتی تام دارد. لذا یکی از نخستین و مهمترین محور فعالیت‌های بنیادگرایان اسرائیل، شهرک‌سازی به منظور سیطره بر کل سرزمین و تلاش برای اسکان دادن‌های غیرقانونی است. محور دوم فعالیت آنها مخالفت با هرگونه گفت‌وگو با فلسطینیان است. از آنجا که آنها مخالف تقسیم فلسطین به دو بخش یهودی و عربی هستند، بنابراین ضمن آنکه مخالف دادن سرزمین سینا به مصر بوده‌اند، هر گونه گفت‌وگو در این مورد یا موارد مشابه را مخالف نص کتاب مقدس دانسته و به شدت محکوم می‌کنند. حتی این موعودگرایان برای تحقق همه سرزمین و پایان دادن به «آلوده شدن مقدس‌ترین مکان یهود به وسیله مسلمانان» (۸)، توطئه انفجار مسجدالاقصی و قبه‌الصخره را در سال ۱۹۸۴ طراحی کردند، اما موفق به اجرای آن نشدند. خاخام ز. ی. کوک که آیین گوش‌آمونیم در دیدگاه‌های او انعکاس یافته است، ظهور منجی را نزدیک دانسته و دولت اسرائیل را از علایم ظهور می‌داند، و لذا صهیونیست‌های بنیادگرا بر مبنای آموزه‌های او در موارد متعدد تأکید می‌کنند که «عقب نشینی از سرزمین مقدس تنها از روی اجساد ما امکان دارد» (۹).

هرچند جنبش‌های بنیادگرا در اسرائیل فعالیت خود را بر اقدامات مهمی چون شهرک‌سازی، مخالفت با فرایند صلح خاورمیانه و عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی به منظور تحقق شعار همه سرزمین اسرائیل از نیل تا فرات، مخالفت با مذاکره و گفت‌وگو با فلسطینیان، مخالفت با اعاده سرزمین سینا به مصر و... استوار کرده‌اند، با وجود این، نگاهی به ویژگی‌های جنبش‌های بنیادگرای یهودی از منظر هاوا لازاروس - یافا می‌تواند درک دقیق‌تری از بنیادگرایی در اسرائیل ارایه نماید.

لازاروس - یافا به چند ویژگی بنیادگرایان اشاره می‌کند. نخست اینکه، غالباً بر تشکیل جماعتی خاص و منزوی تأکید دارند که در تعارض با جامعه مدرن غربی است؛ اصحاب این جماعت تنها خود را معتقدان واقعی و سایرین را معتقدان اسمی مذهب مربوط می‌پندارند. دوم، انزوا و کناره‌گیری آنها از جریان اصلی جامعه، نه تنها به معنی طرد و نفی ایدئولوژی‌های غربی است، بلکه برخی مظاهر دولت ملی و نظام

دموکراتیک را نیز نادیده می‌انگارند. سوم، نسبت به جریان اصیل مذهب سنتی و نهادینه شده به شدت معترض هستند؛ چنانچه بنیادگرایان مسیحی نیز مذهب سنتی را با القابی چون کلیسای مفتضح، شیطان، مرتد و... مورد انتقاد قرار می‌دهند. البته هدف اصلی این فشارها تغییر دادن آرام و تدریجی دیدگاه‌های رهبران سنتی مذهبی است. چهارم، رویکرد آنها نسبت به علم یکدست و دقیق نیست؛ اگرچه دانش غربی را یکسره رد کرده و حتی در مواردی استفاده از برخی دانش‌های پزشکی را موکول به دستور رهبران مذهبی می‌کنند، ولی عملاً از دانش نظامی و تکنولوژی غربی بهره می‌جویند. پنجم، اعتقادی راسخ به خطاناپذیری منابع دینی و مقدس خود دارند، این مسأله وقتی خطرناک می‌شود که این مبنا به عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز کشیده شود. ششم، با توجه به اینکه بنیادگرایان یهودی ظاهر کتاب مقدس را قابل فهم می‌دانند، اعتقادی به تفاسیر مختلف دینی ندارند و لذا فهم ظاهری از منابع دینی را ملاک اندیشه و عمل خود می‌دانند. هفتم، با توجه به اینکه فهم خود را صرفاً بر ظاهر منابع دینی خود استوار ساخته‌اند، به راحتی رفتار خداوند را در پاداش و عقوبت بندگان از قبل پیش‌بینی کرده و معتقدند که حقیقت را بهتر از سایرین دریافته‌اند. هشتم، با توجه به اینکه وضع موجود را به هیچ وجه قبول نداشته و آن را انحرافی از شرایط آرمانی مد نظر خود می‌دانند، لذا منتظر تغییرات بنیادین و رادیکال در آینده نزدیک هستند. نهم، نگاه آنان به زنان نیز جالب توجه است، اگر زنان نگرش‌های رادیکال آنها را بپذیرند مورد نهایت احترام هستند، در غیر این صورت تحت شدیدترین فشارها قرار می‌گیرند. دهم، نگاه به پیروان سایر مذاهب خصوصاً نگاه آنها به مسلمانان منطقه به‌ویژه مسلمانان فلسطین نیز نگاهی بسته، محدود و قومیت‌محورانه است (۱۰).

اکنون با توجه به مسائل بالا می‌توان به اختصار ویژگی‌های جنبش افراطی گوش‌آمونیم را به شرح زیر برشمرد:

۱) اجرای دقیق رویکرد صهیونیستی و آزادی کل یهودیان.

۲) تاکید بر اینکه فرسودگی و مرگ تدریجی اسرائیل در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را باید از طریق فشار بر دشمنان به‌ویژه اعراب جبران کرد.

۳) سبک خاصی از زندگی مبتنی بر روح اسرائیلی را ترویج می‌کند، که برخی از

جلوه‌های آن عبارتند از: تقدیس خشونت (نظیر توطئه انفجار مسجدالاقصی و قبه‌الصخره در سال ۱۹۸۴)، قدسی کردن سرزمین و رازآمیز کردن کاربرد زور.

۴) اصالت سرزمین و ضرورت اخراج غیر یهودیان از آن.

۵) مخالفت با تقسیم فلسطین به دو بخش یهودی و عربی و لذا مخالفت با هر گونه گفت‌وگو با فلسطینیان.

۶) غیرستیزی شدید.

۷) ظهور منجی را نزدیک دانسته و دولت اسرائیل را علامتی از ظهور منجی می‌داند و پیروزی این دولت در جنگ علیه اعراب را به‌عنوان مرحله ضروری از مسیر رستگاری تلقی کرده و بر آنند که این پیروزی‌ها مرحله‌ای از تأسیس سلطنت الهی است، که مقدمه تسخیر همه جهان است.

۸) تحمیل دین در همه عرصه‌های زندگی بر مردم و ابزاری کردن دین.

۲-۲- هاردیم: جریان محافظه‌کار بنیادگرایی یهودی

مناخیم فریدمن معتقد است، نمی‌توان همواره از یک نوع بنیادگرایی سخن گفت، تا حدی که تکیه بر نوع خاصی از بنیادگرایی گمراه‌کننده است؛ چرا که اگر گوش‌آمونیم را سر رادیکال طیف بنیادگرایی بدانیم، در آن سوی طیف می‌توان از بنیادگرایی محافظه‌کار نیز سخن گفت که در افکار هاردیم انعکاس یافته است. به اعتقاد فریدمن، این دو بنیادگرایی متهم هستند که به استفاده ابزاری از مذهب و سیاست برای عملیاتی کردن ایده‌های خود دست زده‌اند. هر دو گروه به تمایلات خشک مذهبی گرایش دارند و مایلند در چارچوب آموزه‌های هالاخایی، آموزشهای مذهبی و منابع ادبی یهودی عمل کنند. علاوه بر این، هر دو گروه در چارچوب یک نگرش آخرت‌گرایانه به تاریخ می‌نگرند.

مطابق دیدگاه فریدمن، مرز تفکیک این گروه‌ها از یکدیگر، تفسیری است که هر کدام از آنها از تاریخ رهایی بخش ارایه می‌دهند. بنیادگرایان محافظه‌کار به جامعه آرمانی یهود در گذشته اشاره می‌کنند و آرزوی باز تأسیس آن را در سر می‌پروراندند. بنیادگرایان غیر یا ضد صهیونیسم مخالف دولت سکولار یهود، مانعی در مقابل رستگاری موعودگرایانه خود هستند. بر همین اساس پیروزی اسرائیل در جنگ ژوئن

۱۹۶۷ که نقش قاطعی در توفیق ایدئولوژی بنیادگرای رادیکال داشت، اگر نه به طور کامل، اما حداقل حایز حدودی از اهمیت برای بنیادگرایان محافظه‌کار هاردیم بود. بر عکس، بنیادگرایی رادیکال گوش‌آمونیم، دولت یهودی اسرائیل را به عنوان مرحله ضروری از مسیر رستگاری تلقی کرده و بر آن است که این پیروزی مرحله‌ای از تأسیس سلطنت الهی است، که تسخیر همه جهان را در سر می‌پروراند.

با این حال، استراتژی‌های پیشنهادی هاردیم متفاوت از گوش‌آمونیم است. هاردیم درگیر منازعه‌ای برای اعمال سلطه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است و لذا بر استراتژی‌های متعددی تکیه می‌کند که هدف اساسی آن طرد «اغیار» از جامعه اسرائیلی است. هاردیم رسالت خود را نبردی مقدس علیه فرزندان سکولار سیاهی و ظلمت می‌داند. البته این استراتژی با توجه به اینکه تفسیر خود را از تاریخ یهود در چارچوب نهادهای آموزشی مدرن، رقابت‌های انتخاباتی و اعتراضات فراپارلمانی پی می‌گیرد، رفتاری مدرن تلقی می‌شود. روی هم رفته، هاردیم با دو روش عقب‌نشینی و غلبه، در مقابل موج رو به گسترش مدرنیته از خود دفاع می‌کند (۱۱).

اکنون با توجه به مسائل بالا می‌توان به اختصار ویژگی‌های جنبش محافظه‌کار هاردیم را به شرح زیر برشمرد:

- ۱) آرزومند باز تأسیس دولت آرمانی یهود است.
- ۲) غیر یا ضد صهیونیسم بوده و با دولت سکولار یهودی مخالف است.
- ۳) پیروزی اسرائیل در جنگ ژوئن ۱۹۶۷، هر چند نه به اندازه رادیکال‌ها، ولی تا حدودی برای محافظه‌کاران حایز اهمیت بوده است.
- ۴) هدف اصلی آنها طرد اغیار از جامعه اسرائیل بوده و رسالت خود را نبرد با فرزندان سکولار تاریکی و ظلمت می‌دانند.
- ۵) با توجه به اینکه سعی می‌کنند اهداف خود را از طریق نهادهای آموزشی، رقابت‌های پارلمانی و اقدامات فراپارلمانی پی‌گیری کنند، در قیاس با گوش‌آمونیم رفتارشان مدرن‌تر تلقی می‌شود.

۳- محورهای عمده فعالیت بنیادگرایان

۳-۱- منازعه بر سر معنا و هویت یهودی

درونمایه اصلی بنیادگرایی، منازعه برای ایجاد، گسترش و تسری یک نگرش خاص درباره یهودیت، تاریخ و هویت یهودی است. بر این اساس، بنیادگرایان یهودی درگیر منازعه‌ای بر سر قدرت هستند تا در هیأتی گفتمانی، معنا و کارویژه کلیدواژه‌های منبعث از یهودیت سستی را توضیح دهند. اینان به دنبال سیطره قرائت خاص خود از مفاهیم بحث‌انگیز تاریخ، هویت، جامعه، فرهنگ و سنت هستند. از آنجا که تاکنون اسرائیل به‌عنوان نقطه کانونی فعالیت بنیادگرایان یهودی بوده است، اغلب مطالعات مربوط به بنیادگرایی بر جامعه و فرهنگ اسرائیلی تمرکز داشته، و چون اسرائیل نقطه کانونی تقابل یهودیت و مدرنیته بوده است، منازعات ایدئولوژیک و فرهنگی در درون جامعه آن، منجر به منازعه بر سر معنا، هویت و قدرت در کل جهان یهود شده است.

صهیونیسم سکولار مهمترین «غیر» برای هر دو گروه مهم بنیادگرایان یهودی، یعنی هاردیم و گوش‌آمونیم بوده است. در کنار ایدئولوژی که شکل‌دهنده دولت یهودی است، صهیونیسم به عنوان قدرتمندترین نیروی ایدئولوژیکی است که گفتمان مدرن یهود را شکل داده است. تفسیر صهیونیستی از یهودیت، تاریخ و هویت یهودی، منجر به تأسیس اسطوره‌ها، نمادها و مناسکی می‌شود که بنیاد خودفهمی صهیونیستی یهود را تشکیل می‌دهند، خودفهمی‌ای که گفتمان معاصر یهودی بر آن استوار است. بدین ترتیب بنیادگرایی یهودی به شکل دیالکتیکی با جریان مسلط ایدئولوژیکی در درون گفتمان صهیونیستی در ارتباط است. لذا بنیادگرایان وقتی می‌خواهند تفاسیر جدید خود را ارائه دهند نمی‌توانند در تعارض با صهیونیسم قرار نگیرند. در واقع صهیونیسم برای بنیادگرایان هوادار و مخالف صهیونیسم یک «غیر» اساسی تلقی می‌شود.

۳-۲- منازعه بر سر رابطه صهیونیسم با یهودیت

صهیونیسم در اواخر قرن ۱۹ در اروپا هم در قالب یک برنامه سیاسی و هم به‌مثابه یک جنبش اجتماعی - فرهنگی، مفاهیم نوین و رادیکالی را به عنوان جایگزین مفاهیم ایدئولوژیکی و الهیات مسلط یهودیت، تاریخ و هویت یهودی ارائه کرد. در این فرایند

صهیونیسم، بسیاری از مفاهیم سنتی مذهبی را در قالبی ایدئولوژیکی و سکولار ریخت. نویسندگان صهیونیست، در مقابل هژمونی بلندمدت اقدار مذهبی سنتی سعی کردند مردم را با یک شیوه سکولار ملی برای فهم تاریخ و زندگی یهودیت آشنا سازند. علاوه بر این، سعی کردند با معرفی نوع جدیدی از یهودیت، نوع تازه‌ای از هویت یهودی را بازتاب دهند. بسان همه ایدئولوژی‌ها، صهیونیسم نیز به دنبال تأسیس رژیم از حقیقت است که در آن گزاره‌ها، مفاهیم و ادعاهای خاصی به‌عنوان تجلیات اجتماعی، فرهنگی و تاریخی یک واقعیت، بدیهی و مفروض تلقی می‌شوند. صهیونیسم از همان ابتدا هدف منازعات و مشاجرات مداوم بوده است. این شرایط صعب و دشوار به بهترین وجهی در بیان آموس اوز انعکاس یافته است:

صهیونیسم مدرن از آغاز تکوینش در یکصد سال قبل، ملغمه‌ای از دیدگاه‌های آشکار و نهان متفاوت و گاه متعارض در خصوص برنامه‌های اساسی بوده است، که بستر یک نزاع دایمی را فراهم کرد... (۱۲)

اگرچه صهیونیسم اولیه برای نیل به سلطه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ظاهر شد، اما نزاع دایمی گفتمان صهیونیستی درباره نوع قرائت یهودیت، تاریخ و هویت یهودی، اساسی‌ترین ویژگی‌های جامعه اسرائیلی را تشکیل داده است. در پرتو ظهور صهیونیسم، جامعه اسرائیل مواجه با منازعه‌ای جدی بر سر این مسائل شد: آیا یهودیان یک گروه قومی - ملی هستند یا یک اجتماع مذهبی؟ ارتباط میان صهیونیسم و یهودیت چیست؟ رابطه میان فرهنگ اسرائیلی و فرهنگ سنتی یهودیت چیست؟ ارتباط میان هویت اسرائیلی و هویت یهودی چیست؟ رابطه میان دولت اسرائیل و آوارگان یهودی چیست؟ آیا فرهنگ و جامعه اسرائیلی در استمرار تاریخ قدیم یهودی است که خصوصاً در دیاسپورا شکل گرفت؟ آیا اسرائیل یک دولت قومی یهودی است یا یک دولت متکثر، دموکراتیک و سکولار؟ البته اختلاف اصلی جریانات متعدد ایدئولوژیکی در درون اسرائیل بیشتر از آنکه بر سر خود این مسائل باشد، بر سر چارچوب گفتمانی است که این مفاهیم در آن قرار می‌گیرند. علاوه بر این، وقتی مفاهیمی چون صهیون، آوارگی و رستگاری توسط گروه‌های مختلف اسرائیلی به‌کار می‌رود، اختلاف اساسی آنها به چارچوب گفتمانی‌ای برمی‌گردد که این مفاهیم در آن جای می‌گیرند.

مطابق نظر اوز، جامعه اسرائیلی بعد از جنگ‌های ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ و ۱۹۸۲ جامعه‌ای سرشار از تنش در مورد اینکه «ما که هستیم، چه می‌خواهیم باشیم، منشأ مشروعیت قدرت ما چیست؟» بود. به‌علاوه، همان‌گونه که اوز اشاره می‌کند، منازعه اصلی در اسرائیل درباره مفاهیم مختلف هویت یهودی نیست، بلکه درباره قرائت‌های مختلف از یهودیت است (برخی از این قرائت‌ها انسان‌گرایانه هستند، برخی فرقه‌ای و بدوی و دیگران در حد واسط این دو طیف قرار دارند). از نگاه اوز، منازعه واقعی در اسرائیل بر سر خاک، امنیت یا مرز نیست، بلکه «بحثی بر سر ماهیت یهودیت و تصویری است که از انسان وجود دارد» (۱۳).

۳-۳- ارایه تحلیلی غیر اومانستی از ماهیت یهود

منازعه مذکور، در میان بنیادگرایان یهود و مخالفان آنها بازتاب یافته است. هاردیم غیر و ضد صهیونیست به‌دنبال جایگزین کردن ایدئولوژی سکولار - ملی‌گرایانه صهیونیستی با یک ایدئولوژی استعلاگرایانه، مذهبی و ضدسکولار است. در مقابل گوش‌آمونیم به‌دنبال جایگزین کردن گفتمان سکولار مذهبی با یک گفتمان موعودگرای صهیونیستی در چارچوب مذهب است. در هر دو مورد، منازعه اصلی بر سر مفاهیم تاریخ، هویت، حقیقت و واقعیت‌های اجتماعی - فرهنگی است. گوش‌آمونیم در قالب تصور معکوسی از بنیادگرایی عرب ظاهر شد. در حالیکه در نتیجه جنگ ژوئن ۱۹۶۷ عرب‌ها دچار سرخوردگی و گسیختگی شدند، یهودیان دست بالا را گرفتند و در حالی که عرب‌ها در غم از دست دادن مکان‌های مقدس خود می‌سوختند، یهودیان سرمست از به دست گرفتن مکان‌های مذهبی چون اورشلیم، کوه معبد و دیوار غربی بودند. علاوه بر این، صهیونیست‌های مذهبی، پیروزی اسرائیل را علامتی از رستگاری الهی و نشانه رستگاری قریب‌الوقوع دانستند و حتی برخی اسرائیلی‌های سکولار از زاویه الهیات رهایی‌بخش از آن سخن گفتند.

بازسازی سریع و غیر قابل انتظار مکان‌های مقدس، موجب شد تا احساسات موعودگرایانه صهیونیست‌های مذهبی که مدت مدیدی پنهان مانده بود، به سطح آید. گوش‌آمونیم که احساساتش با آرزوهای موعودگرایانه شعله‌ورتر شده بود (البته به‌ویژه

حکومت و مردمی که خواهان رفتارهای تند نبودند و رستگاری را در تندروری نمی‌دانستند، عقیم مانده بود)، اقتدار حکومت را به مبارزه طلبید؛ مبارزه‌ای که بازتاب آن در فعالیت‌های تروریستی بود که نظم سیاسی کل خاورمیانه را تهدید می‌کرد.

بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ منازعه بر سر اراضی اشغالی به یک عامل سازنده در فرایند شکل‌گیری جنبش گوش‌آمونیم تبدیل شد. برخلاف سایر هواداران الحاق این سرزمین‌ها به اسرائیل، که الحاق دائمی کرانه غربی و نوار غزه را به بهانه‌های امنیتی، اقتصادی و دموگرافیک، و بر مبنای ایدئولوژی صهیونیستی توجیه می‌کردند، اعضای جنبش گوش‌آمونیم این اشغال را به منزله، «یک مسأله متفاوتی با اهمیت ماورایی» می‌نگریستند. علاوه بر این، در ایدئولوژی گوش‌آمونیم، حوادث تاریخی چون هالوکاست، جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و جنگ یوم کیپور ۱۹۷۳ به‌عنوان بخشی از فرایند رهایی و رستگاری تاریخی فهمیده می‌شدند. گوش‌آمونیم با قرار دادن منازعه برای اراضی مذکور، به‌عنوان بخشی از یک رویکرد رهایی بخش موعودگرایانه در تاریخ، سعی کرد یک گفتمان مذهبی و رستاخیزشناسانه را جایگزین گفتمان عمل‌گرایانه و سیاسی - دفاعی کند. در واقع این رویکرد، تقویت این ایده را وجهه همت خود قرار داد که منازعه بر سر بنیادگرایی اسرائیل، منازعه‌ای بر سر معنای یهودیت و تاریخ یهود است. پیروان جنبش گوش‌آمونیم، بنیادگرایی را «بازنمایی دقیقی از دین یهود، ارزش‌های یهود و آرمان‌های صهیونیسم» می‌دانستند. علاوه بر این، از آنجا که صهیونیسم متعهد شده بود تا زندگی یهودیان را هنجارمند کند، گوش‌آمونیم سعی کرد، تصویری یگانه، الهی، متفاوت و منتخب از یهودیت ارائه دهد تا آن را در هیأت یک وجود متفاوتی، دائمی نماید. به‌علاوه، برخلاف جریان اصلی تفکر صهیونیستی که سعی در استخدام ارزش‌های اومانستی غربی داشت، جنبش گوش‌آمونیم، ارزش‌های یهودی را در تضاد با آموزه‌های اومانستی مذکور دانست.

۴- شواهد عینی از فعالیت بنیادگرایان یهودی

۴-۱- رفتار بنیادگرایان در ساحل غربی و نوار غزه

برخی نوشته‌ها بر مبنای چارچوب‌های نظری فوق‌الذکر سعی کرده‌اند موقعیت جنبش بنیادگرای گوش‌آمونیم را به نحو عینی در سواحل غربی و نوار غزه تحلیل کنند. ایهود

اسپرنزاک با چنین رویکردی در مقاله سیاست، نهادها و فرهنگ گوش‌آمونیم به تحلیلی عینی دست زده است. مطابق این رویکرد جنبش مذکور هژمونی فرهنگی و سیاسی خاصی را در مناطق مورد نظر کسب کرده است. از این منظر، جنبش موقعیتش را مدیون «قلمرو نامریی» یعنی «شبکه‌ای پیچیده از فرایندهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» است. اصحاب جنبش گوش‌آمونیم از طریق نظام اقامتگاه‌های اشتراکی، آکادمی‌های آموزشی تلمودی (یشیواها)، مدارس، برنامه‌های آموزشی بزرگسالان و مراکز آموزش کوتاه‌مدت، ایدئولوژی خود را در میان توده‌های مردم انتشار می‌دهند. هرچند بسیاری از این نهادهای آموزشی مستقیماً منتسب به جنبش گوش‌آمونیم نیستند، اما مورد استفاده اهداف بلندمدت آن قرار گرفته‌اند. این قلمرو پنهان نیز به اعتقاد اسپرنزاک، از طریق رفتارهای حکومت اسرائیل ساخته می‌شود (۱۴). بنی‌موریس از مورخان برجسته اسرائیلی نیز از زاویه‌ای دیگر با تکیه بر جنگ‌های اعراب و اسرائیل، برخلاف گفتمان غالب، این جنگ‌ها را از منظری بنیادگرایانه مورد تحلیل قرار داده و نوشته است که اسرائیل به شیوه اجبارآمیز و خشونت‌بار، اعراب را طی جنگ ۱۹۴۸ از خانه و کاشانه خود بیرون رانده است. همچنین در فاصله آوریل و دسامبر ۱۹۴۸ به اجبار روستاهای فلسطینی را تخریب و بر ویرانه‌های آنها اردوگاه‌هایی برای یهودیان بر پا کرده است و لذا تأسیس دولت اسرائیل بر بنیاد یک «گناه نخستین»^۱ و غیرستیزانه که ریشه در بنیادگرایی دارد، یعنی اخراج اجباری و خشن عرب‌ها از سرزمین خود، استوار است (۱۵).

۲-۴- نگاه ویژه به هالوکاست

از سوی دیگر هالوکاست یا قتل عام یهودیان به دست سربازان نازی نیز از سوی بنیادگرایان اسرائیلی مورد توجه زیادی قرار گرفته است. تام سیگوف از مورخان اسرائیلی در این زمینه نوشت که جنبش صهیونیسم از هالوکاست به عنوان ابزاری جهت نیل به اهداف خود بهره‌برداری کرده است؛ به گونه‌ای که گروه‌های سیاسی در جامعه ماقبل دولت یهود در فلسطین، انهدام یهودیان اروپایی را فرصتی تاریخی برای سایر اهداف جنبش صهیونیسم تلقی کردند (۱۶). هالوکاست از سوی بنیادگرایان یهودی به

عنوان یک رویداد تاریخی غیر قابل انکار، به افکار عمومی جهانیان عرضه شده است و حتی در محافل دانشگاهی آموزش داده می‌شود. مطابق نظر صهیونیست‌ها، در این رویداد سربازان آلمان نازی تعداد زیادی از یهودیان اردوگاه‌ها را با استفاده از اتاق‌های گاز به طرز فجیعی به قتل رسانده، اجساد آنها را در کوره‌های آدم‌سوزی و گودال‌های آتش ریخته و از چربی بدن آنها صابون ساخته‌اند (۱۷). به هر حال بنیادگرایان یهودی یکی از مبانی غیرستیزی خود را مبتنی بر این مظلوم‌نمایی تاریخی قرار داده‌اند.

مشاجرات بنیادگرایی به مسائل فوق‌الذکر محدود نمی‌شود، بلکه در درون ساختار اجتماعی اسرائیل نیز مسائل مهمی وجود دارد که مورد تأمل و نقد جدی قرار گرفته است. مسائل مربوط به عرب‌ها و یهودیان شرقی تبار یا سفاردیم‌ها از آن جمله‌اند. بررسی این موضوع نشان می‌دهد که مسأله تبعیض و غیرستیزی حتی در درون ساختار اجتماعی اسرائیل نیز یک موضوع اساسی بوده و نشان‌دهنده آن است که ساخت درونی اسرائیل نیز بر پایه تبعیضات ملیتی و جنسیتی استوار است. اکنون به اجمال ابعادی از این غیرستیزی بنیادگرایانه و افراطی را که با الهام از گفتمان ستی انجام شده است، مورد بررسی بیشتر قرار می‌دهیم.

۳-۴- غیرسازی یهودی / عربی

یکی از جدی‌ترین مسایل غیریت‌ساز در درون ساختار اجتماعی کنونی اسرائیل، انفکاک شهروندان است. بخش زیادی از جمعیت، در آغاز تشکیل دولت اسرائیل از سرزمین خود اخراج شدند و تعدادی نیز مشمول تابعیت و حق‌رأی اسرائیلی شدند. بدین ترتیب این گروه به‌عنوان «شهروندان درجه دوم» درآمدند که مطابق تعریف اسرائیل هرگز نمی‌توانستند عضو کامل و مساوی جامعه باشند. اینها اغلب به‌عنوان «ستون پنجم بالقوه» نگریسته می‌شدند. اسرائیل برای کنترل این اقلیت که به شدت نسبت به آنها بدگمان بود، سیستم پیچیده و مؤثری را ابداع کرد که در *درایسلد* و *بلیک* اجزای این نظام را مطابق نظر *یان لوستک* این‌گونه توصیف می‌کنند:

اسرائیل به منظور کنترل اقلیت عرب خود، یک سیستم پیچیده و مؤثر ابداع کرده است. طبق نظر لوستک این نظام مبتنی بر سه مکانیسم مرتبط به هم است: (۱) جداسازی، که کارش پاره پاره کردن گروه اقلیت از داخل و منزوی کردن

آنها از اکثریت است؛ ۲) ایجاد وابستگی، که اقلیت را وادار می‌سازد برای منابع، منکی به اکثریت باشند و ۳) تطمیع، که با اعطای پاداش و کمک‌های مالی، همکاری برخی اعضای انتخابی گروه اقلیت را جذب می‌کند (۱۸).

این شکاف فقط در عرصه سیاسی خودنمایی نمی‌کند، بلکه در ساحت اقتصادی و فرهنگی نیز ظهوری جدی دارد. جدول زیر تا حدودی این وضعیت را طی سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ ترسیم می‌کند:

شاخص	برای یهودیان	برای عرب‌ها
درآمد	-----	درآمد یک خانواده متوسط شهری ۷۰٪ همتای یهودی
مسکن	در ۱/۳٪ خانه‌ها در هر اتاق ۳ نفر زندگی می‌کند	در ۳۲/۹٪ خانه‌ها در هر اتاق ۳ نفر زندگی می‌کند
تلفن	۶۵/۶٪ خانه‌ها دارای تلفن هستند	۱۲/۷٪ خانه‌ها دارای تلفن هستند
اتومبیل	۳۳/۵٪ دارای اتومبیل هستند	۱۳/۳٪ دارای اتومبیل هستند
بودجه شهرداری	بودجه سرانه شهر یهودی ناصره شمالی ۱۶۸۸ دلار است	بودجه سرانه بخش عربی شهر ناصره ۶۲۹ دلار است
آموزش و پرورش	۶ هزار نفر شاغل در دانشگاه‌ها	فقط ۲۰ نفر دارای مشاغل دانشگاهی هستند

منبع: درایسدل و بلیک، پیشین، صص ۲۸۱-۲۸۵.

جدول بالا به خوبی شرایطی را که صهیونیست‌های بنیادگرا برای «دیگران» ایجاد کرده‌اند نشان می‌دهد. این وضعیت در مورد روستاها بسیار اسف‌بارتر است.

۴-۴- غیر ستیزی اشکنازی / سفاردی

در درون ساختار اجتماعی اسرائیل نوع دیگری از غیرستیزی وجود دارد که هر دو سوی این دگرسازی، یهودی هستند. یهودیان اسرائیل از دو مجرای اصلی وارد شده‌اند؛ آنهایی که از غرب (اغلب اروپا و آمریکا) آمده‌اند به اشکنازیم و آنها که از شرق (اغلب آفریقا و آسیا به‌ویژه کشورهای عربی) در دهه ۱۹۵۰ آمده‌اند به سفاردیم شهرت دارند.

اگرچه شرقی تبارها مؤسسان و پیشتازان ورود به اسرائیل بوده‌اند، اما به تدریج دامنه نفوذ غربی تبارها گسترش یافت، به طوری که می‌توان گفت صهیونیسم سیاسی نوین، محصول تجربه تراژیک یهودیان اروپا بود (۱۹).

پایگاه اقتصادی - اجتماعی این دو گروه از یهودیان نیز به لحاظ ساختاری متفاوت از یکدیگر است. موج اول مهاجران اروپایی، یهودیانی تحصیل کرده، شهرنشین، لائیک و دارای زمینه‌های تخصصی و تمایلات پیشرفته سیاسی، اما مهاجران شرقی، فقیر، با تحصیلات و مهارت کمتر و از نظر اجتماعی محافظه‌کارتر بودند (۲۰). از نظر شرایط جمعیتی، تعداد فرزندان، وضع مسکن، آموزش عالی و... نیز وضع به همین گونه بود. یعنی یهودیان شرقی تبار دارای مشاغل پست و با درآمدهای کمتر و اشکنازیم‌ها در رده‌های بالاتر و با رفاه اجتماعی مناسب‌تر (۲۱). جدول زیر تا حدودی این تفاوت‌ها را نشان می‌دهد.

شاخص	یهودیان شرقی تبار	یهودیان غربی تبار
تعداد فرزندان (اواخر دهه ۶۰)	از هر ۶ خانوار یک خانوار دارای ۷ فرزند یا بیشتر است	از هر ۱۰۰ خانوار یک خانوار دارای ۷ فرزند یا بیشتر است
آموزش (۸-۱۹۷۷)	ثبت نام در مدارس متوسطه ۵۶/۴٪ ثبت نام در دانشگاه‌ها ۵/۱٪ دانشجویان مقطع کارشناسی ۱۷/۶٪ دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری ۱۰/۷٪	۷۰/۷٪ ۲۲/۴٪ ۷۰/۸٪ ۸۲/۱٪
درآمد متوسط سالانه (۱۹۸۱).	درآمد متوسط یک خانواده شهری شرقی تبار ۸۰٪ درآمد خانواده مشابه غربی تبار است (اندازه خانوار سفارديم‌ها بزرگ‌تر است و لذا در آمد آنها باز هم کاهش می‌یابد).	-----
اشتغال (۱۹۷۷).	۱۲/۹٪ شرقی تبارها و ۱۴/۶٪ شرقی تبار آن متولد اسرائیل (صبراه). دارای حرفه تخصصی هستند	۳۰/۹٪ غربی تبارها و ۴۵/۸٪ غربی تبار آن متولد اسرائیل دارای حرفه تخصصی هستند
جرایم	۹۵٪ زندانیان اسرائیل به علت فقر و بیکاری سفارديم هستند	۵٪ زندانیان اشکنازی هستند
محل اسکان	مناطق دور از دسترس و حاشیه‌ای که سطح زندگی در آنجا پایین‌تر، فرصت اقتصادی کمتر و توجه دولت به آنجا محدودتر است مثل منطقه نقب، جلیله و..	مناطق باریک ساحلی اطراف تل آویو (مناطق مهم اقتصادی).

بازتاب تداخل شکاف‌های قومی، طبقاتی و جغرافیایی را در عرصه سیاسی می‌توان در قالب تفوق غربی‌تبارها در عرصه کادرهای سیاسی و ارایه نظرات متضاد سیاسی در خصوص مسائل حساس مشاهده کرد. حتی مشاجره بر سر سیاست ملی نیز خصلت قومی به خود گرفته است.

افرائیم بن زادوک نیز سعی کرده است با تکیه بر دو مقوله مهم ارزش و منافع در بستر سیاست، دوگانگی‌ها، غیریت‌ها و شکاف‌های اجتماعی اسرائیل را تحلیل کند. او غیریت‌سازی را حول چهار محور عرب/یهودی، سکولار/ مذهبی، چپی/ راستی و قومی/ طبقاتی ترسیم و در نهایت به شکاف‌های چند وجهی می‌پردازد (۲۲):

ردیف	نوع شکاف اجتماعی	پایگاه اجتماعی	پراکندگی	وضعیت اسکان
۱	عربی/ یهودی ۱. کرانه باختری و نوار غزه ۲. اعراب اسرائیلی	اعراب اعراب	منطقه‌ای	شهر، شهرک، روستا
			ملی	شهر، شهرک، روستا
۲	قومی/ طبقاتی ۳. شهرهای توسعه یافته ۴. ساکنان تازه وارد	دارای گرایش یهودی دارای گرایش یهودی	ملی	شهرک
			ملی	اقامت‌گاه‌های حوالی شهرها
۳	مذهبی/ سکولار ۱. همسایگان روستایی ۶. ساکنان محلات گوش‌آمونیم	یهودیان مذهبی یهودیان مذهبی	ملی	اقامت‌گاه‌های حوالی شهر
			منطقه‌ای	روستا
۴	چپی/ راستی ۷. کیبوتز و موشاو	چپ	ملی	روستا
۵	پدیده‌های چند شکافی متقاطع ۸. اورشلیم	اعراب، یهودیان مذهبی، یهودیان شرقی	شهر	محلات آباد اطراف شهر

در حال حاضر، این غیریت‌سازی از یک‌سو فرایند دولت‌سازی و ملت‌سازی را با مانع جدی مواجه ساخته و از سوی دیگر به عنوان یک عامل سلطه آفرین موجب

تشدید خشونت نسبت به اغیار و خصوصاً اعراب شده است. علاوه بر این، در درون جامعه یهودیان نیز ذیل مفاهیمی چون مذهبی/ سکولار، شرقی/ غربی تبار، چپی/ راستی و... به تعمیق شکاف‌های اجتماعی دامن زده شده است.

ایلان پاپ، با توجه به شرایط غیریت‌ساز فوق‌الذکر به یکی از مهمترین واکنش‌هایی که اخیراً به‌ویژه در حوزه آکادمیک در قبال این نوع بنیادگرایی خشن و متعصب ایجاد شده، پرداخته است. به زعم او علل و زمینه‌های شکل‌گیری جنبش پسا صهیونیسم به عنوان نقدی جدی بر بنیادگرایی را می‌توان در سه عامل زیر خلاصه کرد: نخست، تحول هویت و احساس ملی در میان شهروندان فلسطینی. ضرورت پذیرش «غیر» در نتیجه یک نگاه چند روایتی منبث از آموزه‌های پسا صهیونیسم و تأثیر آن بر ذهنیت شهروندان فلسطینی نقطه عطف مهمی در این فرایند است. پاپ در بادی امر معتقد است که باید میان دو جریان نئو صهیونیسم و پسا صهیونیسم تفاوت قایل شد. نئو صهیونیسم بر این ادراک استوار است که برقراری صلح در اسرائیل تا آینده قابل پیش‌بینی غیر ممکن است و لذا اسرائیل برای بقاء باید بر همه ارتش‌های عربی و منطقه‌ای سیطره داشته باشد. این دیدگاه که مکتب تانیا هو را نماد نئو صهیونیسم می‌داند، بر آن است که نئو صهیونیسم بسیار پر خاشگرت‌تر از صهیونیسم سنتی خواهد بود (۲۳). در مقابل، جنبش پسا صهیونیسم مبتنی بر این فرض است که صلح در اسرائیل غیر قابل دسترس نیست و تنها راه حفظ ثبات منطقه نیز نیل به صلح و ختم منازعه است. صرف‌نظر از این موضوع، نفس به رسمیت شناختن فلسطین به عنوان طرف واقعی و صاحب حق در این منازعه، مبین فاصله گرفتن از دگم‌ها و پذیرش تکثری است که بر اساس آن امکان پذیرفتن قرائت‌های متفاوت از یک واقعه را در اسرائیل میسر می‌سازد.

دوم، انتفاضه فلسطین و جنگ لبنان اجماع پیشین گفتمان بنیادگرایی صهیونیستی مبنی بر حاکمیت و سیطره بر کل سرزمین و مردم را فرو ریخت. انتفاضه عرصه نوینی از گفت‌وگوهای انتقادی میان طرفین منازعه را با هدایت اندیشمندان گشود. گفت‌وگو زمانی آغاز شد که ادراک برخی از اندیشمندان اسرائیلی نسبت به تاریخشان متفاوت از گفتمان غالب دانشگاه‌های صهیونیستی بود. این رویارویی زمینه شناخت بیشتر دیدگاه‌های یکدیگر که اغلب در قالب تبلیغات خصمانه علیه همدیگر طرح می‌شود را

فراهم کرد. این مباحث، از یک سو موجب نارضایتی متفکران پسا صهیونیست نسبت به نحوه تاریخ‌نگاری صهیونیستی شد و از سوی دیگر آنها را نسبت به تضاد آشکار میان آرزوه‌های ملی صهیونیست‌ها و نابودی ملتی دیگر به نام فلسطین آگاه ساخت (۲۴).

سوم، اولویت یافتن خصلت بی‌طرفی شرق‌شناسان به‌ویژه در مورد جنگ ۱۹۴۸ و تغییر کانون توجه از اسرائیل به هر دو سوی منازعه. چنانچه گذشت، نخستین حرقه‌های فکری پسا صهیونیسم زمانی آغاز شد که برخی از اندیشمندان اسرائیلی، به مطالعه جنگ ۱۹۴۸، نه از زاویه‌ای ایدئولوژیک و ارزشی به‌گونه‌ای که مورد توجه بنیادگرایان بود، بلکه به مثابه یک موضوع علمی و با بی‌طرفی ارزشی علاقه‌مند شدند. نتیجه این امر، هنگام جنگ ۱۹۷۸ لبنان ظاهر شد. در آن زمان، دو رویکرد صلح‌گرا و جنگ‌طلب در میان متفکران و مورخان برای برخورد با فلسطینی‌ها ظهور کرد که در نتیجه آن اندیشمندان پسا صهیونیست با بررسی اسناد مربوط به جنگ ۱۹۴۸ بسیاری از باورهای سنتی در مورد تاریخ تکوین اسرائیل را متحول کردند (۲۵).

پاپ معتقد است جنبش پسا صهیونیسم صرفاً حرکتی در سطح آکادمیک نیست، بلکه از آنجا که مشاجره‌ای بر سر هویت است، بنیان‌های هویت اسرائیلی را به پرسش گرفته است. به دنبال طرح طولانی‌مدت و بعضاً کسل‌کننده مسائل نظامی و امنیتی از سوی بنیادگرایان، گفتمان پسا صهیونیسم فرصتی فراهم کرد، تا مباحثاتی نیز درباره جامعه، فرهنگ، هویت و حقوق و تکالیف متقابل خود و دیگران انجام شود. بدین‌سان مشاجره اصلی پسا صهیونیسم با بنیادگرایان بر سر کنترل فضای فرهنگی جامعه است، فضایی که معنای اسرائیل و هویت جمعی آن را ترسیم خواهد کرد (۲۶).

نتیجه‌گیری

این مقاله تلاشی بود برای یافتن پاسخ مناسب به پرسش‌هایی چون بنیادگرایی چیست؟ علل تکوین و گسترش آنچه بوده است؟ جایگاه بنیادگرایی یهودی در این میان کدام است و جریان‌های اصلی بنیادگرای یهودی کدامند؟ با علم به عوامل مختلف دخیل در بروز بنیادگرایی، به عللی چون گسترش بنیادگرایی در بخش‌هایی از جهان به‌ویژه خاورمیانه، افزایش نقش آن در منازعه اعراب - اسرائیل، افزایش نقش سیاسی اسلام در

تعدادی از جمهوری‌های شوروی سابق و رسوایی‌های بنیادگرایان مسیحی در آمریکا اشاره کردیم. تأکید کردیم که در رایج‌ترین تعریف، مراد از بنیادگرایی، گروه‌هایی مذهبی است که در واکنش به بحرانی ظاهر می‌شوند که تصور می‌کنند هویت گروهی آنها را تهدید می‌کند. با این مبنا، مقاله را به چند قسمت تقسیم کردیم.

در قسمت نخست، به تعاریف سلبی و ایجابی از بنیادگرایی پرداختیم و سعی کردیم نشان دهیم که بنیادگرایی عمدتاً بر ناخرسندی از وضعیت موجود استوار است. بنیادگرایان مسیر کنونی جامعه و جهان را تهدیدی برای ایدئولوژی خود تلقی کرده، رسالت اصلی خود را تجدید حیات ایدئولوژی و خارج ساختن آن از زیر گرد و غبار مدرنیسم کنونی می‌دانند. در قسمت دوم، به نحو مشخص‌تر به بنیادگرایی یهودی پرداختیم و ابعاد و مختصات آن را در دو زمینه هویت یهود و تاریخ یهود توضیح دادیم. در قسمت سوم، گفتیم که بنیادگرایی یهودی در میان طیفی قرار دارد که یک سر آن را بنیادگرایی رادیکال گوش‌آمونیم و سر دیگرش را بنیادگرایی محافظه‌کار هاردیم تشکیل می‌دهد؛ لذا نمونه‌های عالی بنیادگرایی یهودی یعنی گوش‌آمونیم و هاردیم را به اختصار شرح دادیم. و بالاخره در قسمت پایانی مقاله اشاره کردیم که در سال‌های اخیر در مقابل بنیادگرایی یهودی، جریان پساصهیونیسم با ظهور در سطوح آکادمیک، بسیاری از آموزه‌های صهیونیسم را به پرسش گرفته است. علل ظهور این جریان، تحول هویت و احساس ملی در میان شهروندان فلسطینی و ضرورت پذیرش «غیر»، گسترش انتفاضه فلسطین و جنگ لبنان بود که دیدگاه صهیونیسم را در مورد حاکمیت بر کل سرزمین و مردم بی اعتبار ساخت.

چشم‌انداز آینده چیست، آیا این رفتارهای بنیادگرایانه تداوم خواهند یافت یا جریانات پساصهیونیستی تقویت خواهند شد؟ پاسخ این پرسش در گرو درک صحیح وضعیت گذشته و حال دولت اسرائیل است. اینک، با محور قرار دادن این پرسش به چند نکته در مقام نتیجه‌گیری اشاره خواهیم کرد.

با گذشت پنجاه سال از تأسیس دولت اسرائیل، بسیاری از دولتمردان و نظریه‌پردازان اسرائیلی این حقیقت را کتمان کرده‌اند که اسرائیل بر مبنای قرائت خاصی از مذهب یهود شکل گرفته است. بنابراین از یک‌سو، نوعی بنیادگرایی و افراطی‌گری مذهبی مبتنی بر برخی آموزه‌های یهودیت تکوین یافت و از سوی دیگر برای حامیان اسرائیل، خصوصاً آمریکاییان و

اروپا، ساختار قدرت مبتنی بر مذهب در اسرائیل، سکه رایج و پرخریداری نیست. لذا زمامداران اسرائیل در بستر بنیادگرایی مذهبی و افراط‌گری خود، عناصر مدرن، مترقی و مبتنی بر رویکردهای سکولار چون اقتصاد سوسیالیستی، مزارع اشتراکی کیبوتص، ارزش‌های دفاع ملی، پارلمان به سبک و سیاق حکومت‌های غربی، حزب کارگر با ایدئولوژی سوسیال دموکراسی، سیاستمداران لائیک و... را به استخدام خود درآوردند. بنابراین، اینک بعد از گذشت بیش از پنجاه سال جامعه اسرائیلی دچار تضاد درونی مهمی شده است، به گونه‌ای که دو جبهه سکولار و سستی به شدت در مقابل یکدیگر موضع گرفته‌اند.

برخی از جلوه‌های این تضاد را می‌توان در رفتارهای موجود در جامعه اسرائیل مشاهده کرد. در کنار رسوخ پدیده‌های مدرن در جامعه اسرائیل که به موارد محدودی از آنها اشاره شد، می‌توان به موارد زیادی از پندارها و کردارهای بنیادگرایانه نیز اشاره کرد. اسحاق رابین بر اساس دیدگاه‌های افراطی مذهبی ترور شد. خاخام‌ها روزبه‌روز قدرتمندتر شده و خواهان اجرای احکام و رفتارهای مذهبی برگرفته از تورات هستند، به طوری که خواهان تعطیل کامل روز شنبه، عدم پرواز هواپیماها، عدم فعالیت فرستنده‌های رادیویی و... در این روز هستند. مدارس علوم دینی صهیونیست‌ها رونق بیشتری گرفته و تبدیل به یک گروه فشار مهم و قدرتمند شده است. بر این اساس، بنیادگرایی مذهبی اکنون یک شبح نیست، بلکه واقعیتی تلخ، اما انکارناپذیر است.

بنیادگرایی حتی در برنامه‌های دولتی نیز در بسیاری موارد خود را تحمیل کرده است. اداره محیط زیست در پی تکمیل کلکسیون حیوانات وحشی کشتی نوح است؛ چرا که مطابق نظر تورات این کشتی در کنعان به گِل نشسته و باید از همه حیوانات آن کشتی نمونه‌ای موجود باشد تا یکی از آموزه‌های تورات تحقق خارجی یابد. بخش دیگری از ادارات دولتی، پروژه پرهزینه گوساله سرخ را پی‌گیری می‌کنند تا به مدد علم ژنتیک، گوساله‌ای سرخ و با خصوصیات منحصر به فرد پدید آورند تا علامتی از علایم آخرالزمان یهود باشد و آموزه‌ای از آموزه‌های کتاب مقدس درست از آب در آید.

جنبش بنیادگرای گوش‌آمونیم که سرنخ بسیاری از امور را در اسرائیل امروز در دست دارد، از سه جهت گرایش بنیادگرا و افراطی محسوب می‌شود. نخست، با سکنی گزینان در اسرائیل مسأله‌ای اصولی یعنی حقوق و منافع عرب‌ها و مسلمانان را نادیده گرفته

است. دوم، مستمراً می‌کوشد تا دین را بر اقشار غیر دینی تحمیل نماید و لذا از قدرت خود برای اعمال سلطه بهره می‌گیرد. سوم، برداشتی کاملاً انقلابی و رادیکال از یهودیت دارد؛ زیرا معتقد است «نه هیچ صهیونیست غیرمذهبی وجود دارد و نه هیچ یهودی غیرصهیونیست». از این رو بر آن است که هر چه ستیزش‌گرت‌تر باشید، یهودی‌ترید. گوش‌آمونیم با چنین قرائتی از دین به جای اعمال یک سیاست دینی، به نوعی دین را ابزاری و سیاسی کرد، به طوری که ناسیونالیسم را به معمایی دینی مبدل ساخت.

با این حال، بنیادگرایی مذهبی یهودی توفیق اندکی داشته است. هرچند در بسیج کردن مردم، موفقیت‌هایی به دست آورده است، اما در مجموع به نظر نمی‌رسد آینده درخشانی حتی از دید خود آنها داشته باشد. برعکس، جنبش سکولار پسا صهیونیسم با الهام از مفاهیم رهایی، سکولاریسم، استمرار جنبش نوزایی دینی و جنبش جدید ضد سامی در صدد بهبود روابط خود با جهان پیرامون، پذیرش الزامات متکثر جهانی و کاستن از دگم‌های سیاسی است که به نام یهودیت عرضه می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Laurence J. Silberstein, "Religion, Ideology, Modernity: Theoretical Issues in The Study of Jewish Fundamentalism", in: *Jewish Fundamentalism in Comparative Perspective*, edited by, L. J. Silberstein, (New York: New York University Press, 1993), p.4.

۲. مانوئل کاستلز، *عصر اطلاعات؛ اقتصاد، جامعه و فرهنگ (جلد ۲): قدرت و هویت*، ترجمه حسن چاوشیان، (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰)، صص ۲۹-۳۱.

3. Bruce B. Lawrence, *Defenders of God: The Fundamentalist Revolt Against The Modern Age*, (U.S.A: Harper and Row Publishers, 1989), pp. 1-10.

4. Silberstein, op. cit, pp.5-10.

5. Hebrew "Gush Emunim: A Movement for Rejuvenation of Zionist Fulfilment", *A Gush Emunim early Panphlet*, n.d. [1974] p.1, Quoted in: Ehud Sprinzak, "The Politics, Institutions and Culture of Gush Emunim", in: Silberstein, op. cit, p.117.

6. Michael Jansen, *Dissonance in Zion*, (London and Newjersey: Zed books Ltd. , 1987), p.5.
۷. گیدئون آران، *بنیادگرایی صهیونیستی یهود*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۸، صص ۲۰-۱.
۸. همان، ص ۶.
۹. همان، ص ۵۵.
10. Hava Lazarus-Yafeh, "Contemporary Fundamentalism: Judaism, Christianity, Islam", in: Silberstein, op. cit. , p.44-53.
11. Menachem Friedman, "Jewish Zealots: Conservatives versus Innovatives", in: Silberstein, op. cit. pp 148-164.
12. Amos Oz, *Slopes of Lebanon*, (New York: Harcourt, Brace, Jovanovich, 1987), p. 70.
13. Ibid, p. 236.
14. Ehud Sprinzak, "The Politics, Institutions and Culture of Gush Emunim", in: Silberstein, op. cit, pp. 117-148.
15. Efraim Karsh, *Fabricating Israeli History: the New Historians*, (London: Frant Cass and co. Ltd, 1977), p.14.
16. Tom Segev, *The Seventh Million- The Israelis and the Holocaust*, (New York: Hill and Wang Publishers, 1994), Quoted in: Ibid, p.4.
۱۷. زین العابدین صدیق (ابومحی الدین)، *افسانه قتل عام یهود در جنگ جهانی دوم و تبلیغات جهانی صهیونیسم*، (تهران: نشر هلال، ۱۳۷۲)، ص ۷.
18. Ian Lustick, *Arabs in The Jewish State: Israel's Cotrol of a National Minority*, (Austin: University of Txas Press, 1980).
- به نقل از: درایسدل و بلیک، پیشین، ص ۲۸۲.
۱۹. همان، ص ۲۷۷.
۲۰. همان، ص ۲۷۸.
۲۱. اسرائیل شاهاک، *نژادپرستی دولت اسرائیل*، ترجمه امان‌الله ترجمان، تهران: توس، ۱۳۵۷، صص ۶-۱۵۵.
22. Efraim Ben- zadok (ed), *Local Communities and the Israel Policy: Conflict of Values and Interest*, (U.S.A:State University of New York Press, 1993), p.9.
- میخائیل جانسن نیز در کتاب زیر سعی کرده است نقاط غیریت ساز را ذیل چهار مکتب فکری موعودگرایان (مذهبیون بنیادگرا)، سکولارها (تجدیدنظرطلبان)، سوسیال دموکرات‌ها (صهیونیسم کارگری) و روحانی‌ها بررسی و احزاب مربوط، برنامه‌های حزبی، سازمان‌های حامل اندیشه‌ها شامل وابستگان حزبی، دانشجویان و جناح‌ها سیاسی را در ذیل هر مکتب فکری ترسیم و تبیین کند:

- Michael Jansen, *Dissonance in Zion*, (London and New York: Zed books Ltd, 1987), pp.1-15.

23. Mohamed Sid-Ahmed, "Post-Zionism" in: <http://weekly.ahram.org.eg/2000/485/op3.htm>.

24. Pappe, op. cit, p.32.

برای آگاهی بیشتر درباره ابعاد و مختصات جریان انتفاضه در دوره اسحاق رابین رجوع کنید به:

- Helena Cobban, "Israel and the Palestinians: From Madrid to Oslo and Beyond", in: *Israel Under Rabin*, Robert O. Freedman (eds), (U.S.A: Westview Press, 1995), pp. 91-109.

25. Pappe, op. cit, p.33.

26. Ilan Pappe (ed), *Jewish-Arab Relations in Mandatory Palestine: A New Approach to the Historical Research* (Hebrew), (Givant Harivah: Institute for Peace Studies, 1995), p.45.